

نقش پارادایم‌ها در تولید و گسترش علوم انسانی^۱

پیش از آنکه در رابطه با نقش پارادایم‌ها در تولید و گسترش علوم انسانی سخن بگویم، ضروری می‌پندارم تا پیرامون مفاهیم کلیدی این جستار مانند **پارادایم**، **روند تولید علم** و **علوم انسانی**، صحبت نمایم و پس از این مسیر بحث را پی بگیرم.

پارادایم از واژه لاتین پارادایما به معنای الگو واره، مدل، طرح و سرمشق اخذ گردیده است. از پارادایم تعریف‌های متعددی صورت گرفته است، چنانچه مارگارت مسترمن^۲ ۲۲ معنا را برای آن بر شمرده است، ایشان از ابهام معنانشناختی پارادایم نیز سخن گفته است، اما ما به گونه فشرده می‌گوییم که: پارادایم به چارچوب فکری مرجع گفته می‌شود که بر پیش ما در رابطه با رویدادها و مفاهیم اثر می‌گذارد. به عبارتی دیگر پارادایم به یک چارچوب فکری - فرهنگی گفته می‌شود که در برگیرنده الگوهای فکری است که دانشمندان بسیاری گزینه‌های علمی‌شان را بر اساس همین الگوها اتخاذ می‌کنند.

بحث پارادایم را اجمالاً دو اندیشمند به نام‌های تولمین و هسنس پیش کشیده‌اند، اما تامس کوهن چهره مشهور این طرح با اهمیت است. او در کتاب معروف اش: ساختار انقلاب‌های علمی (۱۹۶۲) در این مورد به گونه جدی سخن گفته است. او را تحلیلگران از تأثیرگذارترین فیلسوفان قرن بیستم معرفی می‌کنند و پایه‌گذار چرخشی در فلسفه علم می‌دانند که براساس آن توجه از مبانی صرف منطقی و فلسفی علم به واقعیت تاریخی آن کشیده شده است. کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، بسیاری از پیشفرض‌های سنتی در باره علم را به چالش کشیده و درک جدیدی از چگونگی تولید و پیشرفت علم ارائه کرده است.

^۱. این بحث در قالب سخنرانی در همایش علمی "نقش و کاربرد پارادایم‌ها در تولید و گسترش علم" در سال ۱۳۹۷ در سالن کنفرانس‌های دانشگاه غالب در کابل ارائه شده است.

^۲. Paradigma

^۳. Margaret Masterman (1910 – 1986)

مهمترین مسئله که کوهن را شهرت بخشیده است جابجایی پارادایم یا پارادایم شیفِت اوست، ایشان بدین باور بود که علم به صورت انباشتی و به گونه خطی گسترش پیدا نمی کند بلکه در علم عادی وقتی پارادایم مربوط به آن با ابطال و بحران روبرو می شود، برای گذار از آن نوعی گسست از پارادایم گذشته صورت می پذیرد و انقلاب علمی رخ می دهد، به گونه زیر:

پیش علم --- علم عادی و بهنجار---- بحران ----انقلاب ---- علم عادی جدید ----- بحران جدید
از این نظر ویژگی علم از غیر علم متمایز می شود، در صورتیکه جامعه علمی بنا بر هر دلیلی پارادایم گذشته را حفظ و صیوروت علم را لحاظ نکند و برای گذار از بحران، گزینش پارادایم جدید را در پیش نگیرد علم پیشرفت نمی کند و در جا می زند.

جا دارد مطرح کنم که در رابطه با تولید و گسترش علم نظریه هایی دیگری مانند ابطال گرایی پوپر، برنامه پژوهشی لاکاتوش، نسبی گرایی فایرابند، هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر، رویکرد تفهیمی پیترو وینچ و ریالیزم انتقادی روی باسکار و غیره نیز مطرح شده اند اما من براساس عنوان همایش امروز جنبه های پارادایمیک تولید و گسترش علوم انسانی را در نظر خواهم داشت. رویکردی که تأکید می کند:

۱. همه داده ها به پارادایم وابسته هستند.
۲. همه داده ها، نظریه بار هستند و نظریه ها نیز انباشته از پارادایم اند.
۳. ویژگی هایی از یک جهان اگر در یک پارادایم، بیشترین اهمیت را دارند ممکن است در پارادایم دیگر، امر جزئی و حاشیه ای به شمار آیند یعنی پارادایم ها با یکدیگر قیاس پذیر نیستند.

شایان ذکر است که کوهن در رابطه با علوم انسانی به بحث پرداخته است اما به نظر تحلیلگران، نحوه نگرش اندیشمندان علوم اجتماعی و انسانی نسبت به علم را تغییر داده است، چنانچه تعدادی از اندیشمندان علوم انسانی روش او را به کار برده اند، که از آن میان می توان از دیوید ترومن، گابریل آلموند، توماس اسپرینگر، شلدون ولین، ایگون گویا، لینکن، ترومن دنزن، لارنس نیومن، جورج ریتزر و دیگران در حوزه های علوم سیاسی، جامعه شناسی و علوم اجتماعی نام برد، همچنان پروژه کوهن زمینه هایی را بوجود آورده است تا "مکتب معرفت شناسی اجتماعی ادینبورگ" شکل بگیرد و آراء بارنز، دیوید بلور و دیگران وارد گفتمان معرفت شناسی اجتماعی شود.

در رابطه با **تولید علم**، صاحب نظران، "اطلاعات" را خاستگاه اصلی آن معرفی می کنند، این در حالیست که با افزودن "ارزش" به "اطلاعات"، علم تولید می شود.

ارزش می شود شامل: پردازش، سازماندهی، درک هوشمندانه و تفسیر اطلاعات باشد و بازدهی یا اوت پوت علم نیز شامل حل مسئله، توانایی اقدامات مؤثر و بهره گیری از اطلاعات جدید می باشد. بنابراین علم اطلاعاتی است که افزون بر ارزش اضافه شده روند جابجایی پارادایم ها را نیز دنبال می کند.

در باره مصادیق تولید علم نیز می توان از: پژوهش های بنیادی؛ مقالات بین المللی بکر؛ تحقیقات کاربردی؛ اختراع بین المللی؛ کتاب های تألیفی یا پژوهشی مرجع در سطح جهانی؛ مجلات نمایه شده در مراکز معتبر بین المللی؛ تولید آثار علمی و هنری منحصر به فرد؛ گزارش های علمی و فنی معتبر؛ نوآوری و بازآفرینی دانش؛ تولید آثار ادبی جهانی؛ ایجاد بینش و بصیرت تازه و تولید نظریه؛ تولید پارادایم های علمی؛ حل مسئله با روش ضابطه مند، یاد آوری کرد.

با توجه به توضیحات بالا می توان مطرح نمود که: **علوم انسانی** با پردازش، سازماندهی، درک هوشمندانه و تفسیر اطلاعات مربوط به انسان و جامعه از جمله علمی متفاوت با علوم طبیعی به شمار می رود. به عبارتی دیگر **علوم انسانی**، مجموعه از رشته ها و شاخه های علمی و دانشگاهی هستند که موضوع محوری آنها "انسان" و "جامعه" به معنای کلی آن است. این رشته ها گستره وسیعی را احتوا می کنند، مانند: جامعه شناسی، روان شناسی، زبان شناسی، مدیریت، اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی و تاریخ.

و حالا نقش پارادایم ها در جهت تولید و گسترش علم

همانگونه که مطرح شد، پارادایم به لحاظ مفهومی، مجموعه پیش فرض های متافیزیکی و فلسفی علم است که بر اساس آنها هویت نظری و عملیاتی علم تعیین می شود. بدین معنا که روش شناسی علمی بر اساس این پیش فرض ها طراحی و با اجرای آن، فرایند تولید علم، عملیاتی می شود چه اینکه روش شناسی نیز مدلی است متأثر و منطبق بر چارچوب منطقی پارادایم علم که برخوردار از اصول نظری است. وظیفه این اصول نظری، رهبری چگونگی تحقیق در بستر یک پارادایم خاص است.

برای توضیح بیشتر می توان مطرح نمود که: برای هر حرکت علمی نیاز به چارچوب مشخص داریم که در قالب آن بتوانیم نظریه پردازی نماییم و به نتایجی علمی دست یابیم. در این چارچوب باید مبانی فکری مشخص شود، روش و اصول مسلم، تبیین گردد.

چارچوب فکری، در واقع مجموعه از اصول و قواعد هستی شناسانه، معرفت شناسانه، روش شناسانه و انسان شناسانه مستدل است، چارچوبی از مبانی نظری، اصول موضوعه و عناصر کلانی که فعالیت های علمی دانشمندان را با روش

های معینی در حوزه های علمی و معرفتی هدایت می کند؛ همچنان مبانی نظری که برای تحلیل، سنجش، کشف و اصلاح نظریه های علمی به کار می روند را انسجام می بخشد.

پارادایم، همان چارچوبه معرفتی برای تولید الگو است و تمامی فرآیندهای الگو را مدیریت و رهبری می کند.

پارادایم را می توان بر اساس علت های چهارگانه تحلیل کرد:

ماده پارادایم: هستی، انسان، روش، آینده، تاریخ، معرفت، جامعه و ارزش است.

صورت پارادایم: مبانی عام و کلی، مبانی عام نظری و اصول موضوعه است.

فاعل پارادایم: نوع نگاه به هستی، انسان، روش، آینده، تاریخ، معرفت، جامعه و ارزش است.

غایت یا مقصود پارادایم: هدایت فعالیت های علمی با روش شناسی معین کشف، تحلیل، سنجش و اصلاح نظریه های علمی است.

توضیحات بالا نشان دهنده این امر است که پارادایم ها در رابطه با تولید و گسترش علوم انسانی نیز مؤثر واقع می شوند زیرا معطوف به سوی "مسئله" می باشند، "مسئله محور بودن"، حل مسئله را کانونی می انگارد، و از همین طریق است که اطلاعات انسجام پیدا می کند، پردازش می شود و در چارچوب کلان مفهومی خود را نشان می دهد، از همین سلسله است که دانش فربه می شود و علوم از اصناف متمایز برخوردار می گردند. البته شیوه های تولید علوم انسانی ای مسئله محور یگانه نیست بلکه متد های چند گانه دارد که اینک برخی از آنها معرفی می شوند:

نخستین شیوه تولید علم / علم دانشگاهی است، این شیوه در فضای تخصصی - رشته ای با رویکرد شناخت پایه ای و بنیادی معطوف به حل مسئله است. یافته های موجود در مجلات علمی منتشر می شوند و مورد استفاده مؤسسات آموزشی و سازمان های اجتماعی و اقتصادی قرار می گیرند.

دومین شیوه تولید علم / تحول از رشته بنیادی به سوی کاربردی شدن است، که دارای ۵ اصل می باشد:

۱. تولید علم در زمینه کاربرد، حل مسئله بر اساس مفید بودن صنعت، دولت و جامعه است.
۲. تولید علم به گونه میان رشته ای، پویاست و حل مسئله بر اساس حرکت از یک رشته به رشته دیگر است.
۳. تولید علم به گونه گسترده و فاقد سلسله مراتب، زیر شاخه های کاربردی و شبکه های ارتباطی دارد.
۴. تولید علم خصلت بازاریابی دارد.
۵. تولید علم از خصلت مسئولیت پذیری اجتماعی برخوردار است.

فرایند تولید علم، می باید هماهنگی با روش شناسی منطبق با پارادایم در نظر گرفته شده را جدی بگیرد، روش شناسی در واقع مسیری است که از پارادایم به نظریه، و از نظریه به مدل و از مدل به واقعیت تجربی منتقل می شود. نقش پارادایم به عنوان مجموعه گفتار های منطقی که پیش فرض های فلسفی علم را تعیین می کنند و مورد اتفاق نظرِ عده از اندیشمندان واقع می شود در تولید علم با اهمیت است، زیرا به "چرا" پاسخ می دهد، مسیر را روشن و غایت را مشخص می کند.

دانشمندان وقتی از سه معرفت از واقعیت، یعنی **معرفت فلسفی، معرفت پارادایمی و معرفت علمی** سخن می گویند، معرفت پارادایمی را دارای جایگاه بسیار مهم در تولید علم می دانند، زیرا پیشفرض های فلسفی و اصولی را که بیانگر چگونگی مواجهه ما با رخداد ها و مفاهیم است هماهنگ می سازد و همچنان فعالیت های دانش های شهودی، عقلانی و تجربی را از روح واحد برخوردار می کند، در حالیکه معرفت فلسفی، فعالیت های شهودی و عقلی و معرفت علمی فرایند متودولوژیکال را پیگیری می کند، یعنی مرز جدایی از دانش فلسفی و پارادایمی را مشخص می کنند.

اگر چه بالاترین معرفت از مسایل مربوط به علوم انسانی معرفت فلسفی است اما مسایل یادشده از آنجا که واقعیت اجتماعی هستند زمانی قابل درک اند که معرفت بتواند به سطح معرفت پارادایمی و پس از آن به سطح معرفت علمی نازل گردند. در این میان پارادایم مجموعه گفتار های منطقی است که در ارتباط بین الادهانی اندیشمندان مورد توافق جامعه علمی قرار می گیرد و به پرسش های اساسی در باره پیشفرض های هستی شناختی، معرفت شناختی، روش شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی علم پاسخ می دهد.

تا این جا به نتیجه رسیدیم که پارادایم ها میان بینش فلسفی و روش علمی ما نسبت برقرار می کند و در جهت تولید و گسترش علم نقش راهنما را بازی می کند، در رابطه با علوم انسانی نیز از تأثیرات مهم برخوردار است، به همین جهت پارادایم های علوم انسانی را بررسی می کنیم و نتایج مورد نظر را از آن ها استنتاج می نمایم.

پارادایم های رایج در علوم انسانی عبارت اند از: پارادایم اثبات گرایانه (پوزیتیویستی)، تفسیری (تفهیمی)، انتقادی و پیچیده. توضیح اجمالی هر کدام از این پارادایم ها به این شرح است:

پارادایم اثبات گرایانه (پوزیتیویستی):

رویکرد پوزیتیویستی بر آن است که بهره گیری از روش های کمی و تجربی مورد استفاده علوم طبیعی باید در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی نیز انجام پذیرد، تا به آن اعتبار بخشد. یعنی هر فهم مقبول و دارای اعتبار باید بر روش و تبیین علی و تجربی، که در علوم فیزیکی و طبیعی جریان دارد، مبتنی باشد. معرفتی که با این روش به دست

بیاید باید قابل آزمون و دارای قابلیتِ داوری با ابزارهای حسی باشد، در غیر این صورت عنوان علم صحیح نمی باشد. پارادایم اثبات گرایی یا پوزیتیویستی، با انحصارِ واقعیت، به واقعیت مادی قابل مشاهده تجربی، روش موجه برای علم را صرفاً روش تجربی دانسته و دیگر گزاره‌ها را بی معنا تلقی می کند، پارادایمی که اساس کار را بر "تبیین" استوار می کند، اگوست کنت، استوارت میل، دورکیم و غیره از منظر همین پارادایم با مسایل مواجهه می کردند.

پارادایم تفسیری (تفهیمی):

این جریان فکری بر آن است که منبع معرفت، تنها عقل نیست، بلکه "حیات انسانی" و "تجربه زیسته" از مهم ترین سرچشمه های معرفت است که با غفلت مواجه شده است. تفسیرگراها معتقد اند که پدیده های انسانی از پدیده های طبیعی متفاوت اند؛ لذا نمی توان آنها را با روش واحدی شناخت. پارادایم تفسیر گرایی بیش از آنکه بخواهد به قوانین فراگیر و جهان شمول علی دست یابد، تأکید اش بر فهم همدلانه یا تفهم است؛ یعنی ورود به تجربه زندگی روزانه مردم و درک احساسات و معانی ذهنی آنها و دلایل و انگیزه های شخصی شان. به عبارت دیگر درحالیکه در پارادایم اثبات گرایی، انسان ها نقش منفعل دارند، تفسیر گرایی سعی می کند بفهمد انسان ها چگونه معانی خود را ساخته و زندگی روزانه خود را تجربه می کنند. تفسیر گرایی به نیت ها و زمینه های اجتماعی و تاریخی توجه خاصی دارد و بر خلاف اثبات گراها که به عینیت و بی طرفی معتقد اند، به ارزش ها اهمیت می دهند. پارادایم تفسیری، با پذیرش تفاوت پدیده های انسانی با پدیده های فیزیکی، کیمیاوی و بیولوژیکی، واقعیت خارج از ذهن را اساسی تلقی نمی کند بلکه بر کشف معنا از تعاملات را مهم می شمارد؛ در این پارادایم به دنبال "تعمیم" نیستند بلکه فقط کشف قواعد خاص در مورد پدیده مورد مطالعه بررسی می شود. در پارادایم پوزیتیویستی، نظریه قبل از ورود به واقعیت شکل می گیرد و در فرایند تحقیق کمی، آزمون می شود، اما در تحقیقات تفسیری در طی فرایند کیفی و تحلیل اطلاعات به صورت کیفی، کشف معنا و انتزاع آن صورت می گیرد.

پارادایم هرمنوتیکی با پیشکسوتی شلایرماخر مطرح، و پس از آن با نظریه پرداز دیلتای وارد حوزه علوم انسانی گردیده و نقد خرد تاریخی را وارد مرحله جدیدی کرده است، به دنبال او نقش های هایدگر، گادامر، پاول ریکور و پیتر وینچ قابل اعتناست.

اندیشمندان پارادایم انتقادی بر این باور اند که انسان ها در فضای اجتماعی خاصی زاده می شوند که خود آن را نیافریده اند. این فضای اجتماعی می کوشد از طریق وضع ایدئولوژی ها و باورهایی که برای اثبات یا نفی آن، دلیل قاطعی وجود ندارد، سلطه خود را بر افراد اعمال کند. بر این اساس، وظیفه علوم انسانی، آن است که چنین ساختارهای سلطه را شناسایی کرده درصدد رهایی خویش از اجبار آن باشد. پارادایم انتقادی، پس از پارادایم تفسیری و متوجه

شدن نواقص آن، به تدریج شکل گرفت؛ این اندیشمندان متوجه شدند که اینطور نیست که تنها کنش متقابل افراد با یکدیگر، واقعیت‌ها را می‌سازد بلکه هم کنش‌ها و هم ظرف این کنش‌ها، از قواعد و قوانینی نهفته و در عمق، پیروی می‌کنند لذا تلاش کردند تا از طریق تحلیل کنش‌ها، بسوی کشف ملاک‌های زیرساختی حرکت کنند و از این ملاک‌ها برای ایجاد تغییر در ساختارهای اجتماعی و نهادها استفاده نمایند.

در رابطه با پارادایم انتقادی معمولاً از پیشکسوتی مارکس یاد آوری می‌شود، و پس از آن می‌توان از گرامشی، جورج لوکاج، لویی آلتوسر و نسل‌های اول و دوم و سوم نظریه انتقادی و چپ نو معاصر (الن بدیو، آگامبن، اسلاوی ژیرک) به عنوان داعیه‌داران این پارادایم سخن به میان آورد.

پارادایم پیچیدگی چارچوب‌های اثبات‌گرایی، هرمنوتیکی و انتقادی را برای درک نزدیک به حقیقت کافی نمی‌داند، از این منظر تأکید می‌کند که: معرفت نسبت به جهان خارج از رهگذر فرایند ساده مشاهده ممکن نیست، بلکه جهان و جامعه را به مثابه سیستم پیچیده تو در تو و لایه لایه در نظر گرفت که دارای سطوح و لایه‌های گوناگونی بوده و در هر یک از آنها، عناصر یا افراد گوناگونی در حال تعامل و رابطه با هم هستند. به همین جهت ادینگتون به گونه استعاره‌ای گفته است: **حواس ما به منزله جال‌های ماهیگیری هستند که ما با آن‌ها به شکار ماهی در اقیانوس می‌رویم، اما همانگونه که با جال همه ماهی‌ها را نمی‌توان شکار کرد، با حواس خود نیز نمی‌توان همه حقایق هستی را شکار نماییم.**

پیچیدگی در معنای متداول آن به همبندی میان چیزها دلالت دارد و حاکی از درهم‌تنیدگی و پیوند میان اجزای یک پدیده است، به زبان فنی‌تر می‌توان مطرح کرد که: پیچیدگی با تعداد عناصر تأثیرگذار بر پدیده، پویایی روابط میان عناصر، تعداد متغیرها برای توصیف رفتار آن‌ها و رفتار نوپدید و نوخاسته، همبستگی دارد. در حقیقت موضوع اصلی پیچیدگی برهم‌کنش‌هایی هستند که اغلب شکل ساده و تکراری به خود می‌گیرند اما در تعامل با محیط و با اجزاء دیگر، شکل پیچیده به خود می‌گیرد و منجر به ارتقا سیستم و سطح بالایی از الگو می‌شوند.

بحث پیچیدگی این مسئله را برجسته می‌کند که پارادایم‌های پیشا پیچیدگی، پارادایم‌های ساده‌گرایانه معطوف به قطعیت و عینیت بوده است، اما پارادایم پیچیدگی تأکید می‌کند که به قول پریگوزین "عدم قطعیت می‌باید به صورت بنیادی پذیرفته شود".

پارادایم پیچیدگی با نقد جبرگرایی ساده‌اندیشانه، ایده سیستم‌باز را مورد عنایت قرار می‌دهد. چنانچه نیکولاس شر بارزترین ویژگی "واقعیت پیچیدگی" را "پیچیدگی واقعیت" معرفی کرده است. بنابراین پارادایم پیچیدگی بر هستی

شناسی غیر خطی، معرفت شناسی مبتنی بر منطق فازی و روش شناسی سیستمی استوار است و چهره های مطرح این عرصه روی باسکار، نیکولاس ریشر، گاستون باشلار، ادگار مورن، سیلرز و غیره هستند. پارادایم پیچیدگی در حوزه علوم انسانی نیز کاربرد دارد.

چنانچه مطرح شد که پارادایم های تأثیر گذار بر حوزه علوم انسانی عبارت اند از: **اثبات گرایی، تفسیری، انتقادی، پیچیدگی**، بدون شک هر کدام آنها به سهم خود در تولید و گسترش علوم انسانی نقش های خود را داشته اند، جا دارد یادآوری نمایم که پارادایم پیچیدگی، از پارادایم های نسبتاً جدید برای تولید و گسترش علوم انسانی است.

مبانی هستی شناسانه:

با توجه به اینکه هستی شناسی ریشه مبانی مکاتب فکری است و جهان بینی و نوع نگاه به هستی در هر مکتب فکری و پارادایمی اساس مبانی معرفت شناسی، انسان شناسی و ارزش شناسی و بقیه مبانی پارادایمیک را تشکیل می دهد، لذا ابتدا به هستی شناسی پارادایم های چهارگانه می پردازیم :

در پارادایم اثبات گرایی (پوزیتیویستی) تنها حقایق تجربی و مادی، حقیقت یا واقعیت انگاشته می شوند. رویکرد پارادایم تفسیری معتقد است، هر چند در حوزه علوم طبیعی نیازمند دستیابی به قوانین حاکم بر آن هستیم، ولی در حوزه علوم انسانی که مردم در زندگی روزمره برای انجام فعالیت های خود به علم پوزیتیویستی رجوع نمی کنند، چاره جز رجوع به دانش عامه و نقد خرد تاریخی ندارند.

در پارادایم انتقادی محقق انتقادی واقعیت را ساختارهای موجود در اجتماع می داند که با کشف آنها می توان موجبات تغییر آن را فراهم آورد. **در پارادایم پیچیدگی** جهان هستی پیچیده، شبکه ای و پویاست و واقعیت نیز لایه لایه است.

مبانی معرفت شناسانه:

در هر نظام فکری و پارادایمی مبانی معرفت شناسی بر اساس مبانی هستی شناسی پارادایم شکل می گیرد. به عبارت دیگر تمام زیرشاخه های مباحث معرفت شناسی مانند معرفت، واقعیت، حقیقت، صدق و کذب و ... مبتنی بر نوع نگاه به هستی و دریافت هست ها و نیست های عالم می باشد.

در پارادایم پوزیتیویستی: شواهد تجربی و داده های حواس، مستقل از ذهن پژوهشگر و ایده ها و افکار شخصی او بوده و از عینیت برخوردار است. بنابراین، در این پارادایم، اصلی ترین منبع معرفت، واقعیت های مادی است؛ از آن حیث که از طریق ادراک حسی و تجربی به محقق عرضه می شود.

در پارادایم تفسیری: منبع معرفت، تنها عقل نیست، بلکه "جهان زیسته" از مهم ترین سرچشمه های معرفت است که با غفلت مواجه شده است. تنها اینکه انسان دارای حیات خاص است، صاحب معرفت و فهم می شود و فهم، تنها حاصل عقل ابزاری نیست. از منظر پارادایم تفسیری، منابع معتبر برای تحقیق علمی، عبارت اند از متن، اعم از متن نوشتاری و غیر نوشتاری. بر این اساس، داده های به کار گرفته شده در این رویکرد بر ذهنیت (در مقابل عینیت) استوار بوده و به لحاظ ارزشی، بی طرف نیستند.

در پارادایم انتقادی این نکته مهم شمرده می شود که کارکرد عمده علوم انسانی را رهایی بخشی از رهگذر شناسایی ساختار های سلطه تشکیل می دهد، همچنان تأکید می کند که رها از ارزش بودن افزون بر اینکه ممکن نیست مطلوب نیز نمی باشد.

در پارادایم پیچیدگی واقعیات جهان هستی دارای ژرفای توصیفی بی نهایت است، بنابراین فهم حقیقت جهان و جامعه به صورت بالجمله امکان پذیر نیست.

مبانی روش شناسانه:

روش شناسی یکی از شاخه های "فلسفه علم" از فلسفه های مضاف است که به بررسی "پدیده" از بیرون می پردازد و از معرفت های درجه دوم محسوب می شود. در روش شناسی، فرایند کشف واقعیت و رسیدن به حقیقت بررسی می شود به گونه که مبتنی بر عقلانیت و برخوردار از منطق منسجم باشد (موجه سازی).
"روش شناسی" در علوم عبارتست از، توصیف منابع، مراحل، ابزارها و ضوابط یک تلاش فکری برای تولید "معرفت".

در پارادایم پوزیتیویستی:

تنها روش مقبول و معرفت زا، امکان اثبات گزاره به روش استقرائی و تجربی است.

در پارادایم تفسیری:

روش انحصاری در کشف گزاره های علوم انسانی، روش هرمنوتیکی یا تأویلی است.

در پارادایم انتقادی:

از روش های کیفی تحقیق، مانند اقدام پژوهی و پدیدارشناسی که در نهایت همراه با تحلیل عقلی است، بهره گرفته می شود.

در پارادایم پیچیدگی هر کدام: تجربه، عقل و شهود با ضوابطی خاص معتبر هستند.

در این پارادایم:

۱. "کمیت" نماد حد و مرز و کثرت و تمایز در هستی است.
۲. "کیفیت" نماد تشکیکی بودن وجود و مراتب در هستی است.
۳. باطن و بُعد نامحسوس پدیده‌ها (منشاءهای درونی بروز و ظهورات هر پدیده) بخشی از وجود واقعی آنهاست و می‌تواند براساس "بستر و زمینه و متغیرهای زمانی و مکانی و ارتباطی" تغییر کند.
۴. علوم مختلف، بررسی پدیده‌های خلقت از زوایای مختلف هستند و از آنجایی که پدیده‌ها تک بُعدی نیستند و شبکه‌ای هستند، برای کشف تمام جوانب و زوایای یک پدیده به هدف پیش‌بینی و کنترل، باید از روش‌های "میان رشته‌ای" استفاده کرد.

مجموعه چهارگانه محور فوق را می‌توان در "الگوریتم تحقیق موضوع محور" به صورت زیر ارائه نمود:

در روش تحقیق، برای کشف واقعیت‌ها، از رویکرد تلفیقی و تطبیقی استفاده می‌شود؛ تلفیق و تطبیق شش رویکرد ذیل به ترتیب: رویکرد تحلیل زبانی، تحلیل مفهومی، پدیدارشناسی و تجربی، تحلیل وجودی، تاریخی و میان رشته‌ای، را شامل می‌گردد.

بحث در روش‌شناسی، دست‌یابی به فرایند صحیح و جامع در هفت حوزه یعنی "فهم، توصیف، تعریف، تبیین، تفسیر، توجیه و توصیف" پدیده‌ها بطور مستقیم یا توسط گزاره‌های حاکی از واقعیت‌هاست و نتیجه بحث روش‌شناسی در فضای علوم انسانی، دست‌یابی به روش موجه در تولید "علوم انسانی" است.

نتیجه:

نقش پارادایم‌ها در علوم انسانی واجد اهمیت است، به جهت اینکه دانشمند یا نظریه پرداز علوم انسانی اگر قرار باشد به گونه روشمند در تولید و گسترش علوم انسانی سهم بگیرد می‌باید مشخص کند که با چه پیشفرض‌های نظری، پدیده‌های مورد نظر خود را بررسی می‌کند. رویکرد پارادایمی، مطالعه پدیده‌های انسانی و اجتماعی بدون پیشفرض و چارچوب ذهنی را به کلی نفی می‌کند، از این منظر اندیشمند باید از اول مشخص کند که متعلق به کدام پارادایم است و سپس وارد بازی علم شود.

پارادایم با این ویژگی‌ها تنها گزاره‌های علمی نیست بلکه چارچوب شامل مبانی فلسفی، نظریه‌های علمی و الگوی ذهنی دانشمند است که او از همان افق با رخدادها و پدیده‌ها مواجهه می‌کند و در جهت تولید و گسترش دانش نقش ایفا می‌نماید، این تجربه در مورد علوم انسانی نیز صدق می‌کند، از همین جهت در روند تکوین علوم انسانی

می توان از نقش پارادایم ها سخن به میان آورد، در صورتیکه رویکرد های متفاوت از آن را به حکم وفاداری به پلورالیزم نمی توان یکسره تخطئه یا انکار نمود.

